مخاطب ندارم

منوچهر صانعی درمبیدی مشکل استادان فلسفه را نداشتن مخاطب خواند و اظهار داشت: «خود به عنوان استاد دانشگاه احساس می‌کنم سر کلاس مخاطب ندارم، گویی من برای خودم حرف می‌زنم، نه تنها من بلکه همه همکاران من هم گله دارند که مخاطب ندارند، اگر مساله‌ای را هم اشتباه مطرح کنم کسی اعتراض نمی‌کند یعنی تشنگی نیست که حالا برانگیزد.»

جان میشل درگذشت

جان میشل فیلسوف انگلیسی که سال‌های زیادی را صرف تحقیق درباره فرهنگ ملل و خرده‌فرهنگ‌های جوامع اروپایی کرد، در سن ۷۶ سالگی بر اثر سرطان درگذشت. شهر الهام، چشم‌انداز آتلانتیس، چه کسی شکسپیر را نوشت؟ زندگی غریب و اندیشه‌های غریب‌تر، موعود ژورنالیسم و... از جمله آثار این نویسنده است که تا به امروز منتشر شده‌اند.

دغدغه نداریم

یحیی یثربی استاد فلسفه با اشاره به اینکه جامعه فلسفی ما دغدغه جدی ندارد گفت: فلسفه ما طی ۳۰ سال گذشته یک نظریه ارائه نکرده است. وی با اشاره به اینکه فلسفه وقتی خواهان می‌یابد که در جامعه ایجاد حرکت و تحول کند، گفت: فلسفه ما چنین حالتی ندارد بنابراین کتاب‌های فلسفی در حد نیاز گروه های فلسفه برای آموزش چاپ می‌شوند.

مدرسه

پرسش از نظم و بی‌نظمی

فلسفه سیاسی آزادی جان لاک – ۱

• سیدجواد طباطبایی •

شاید، هرگز مردی فرزانه‌تر، روشمندتر و منطق‌دانی دقیق‌تر از آقای لاک وجود نداشته است؛ با این همه او ریاضیدان بزرگی نبود.
ولتر

تامس هابز، در ۱۶۷۹، یعنی کمتر از یک دهه پیش از پیروزی انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ انگلستان، روی در نقاب خاک کشید. هابز، چنانکه گذشت، در ادامه اندیشه سیاسی ماکیاولی و در سرزمین جدیدی که او کشف کرده بود، نظریه‌پرداز «علم جدید سیاست» بود. در این زمان، جان لاک، که در ۱۶۳۲ در خانواده‌ای بازرگان به دنیا آمده بود، در شهری در جنوب فرانسه، ضمن اینکه مشغول معالجه بود، در تبعیدی ناخواسته نیز به سر می‌برد. لاک، مانند هابز، با پایان تحصیلات در دانشگاه آکسفورد، که قرار بود او را در زی روحانیان درآورد، در کسوت روحانیان درنیامد، به تحصیل پزشکی روی آورد، اما آن را کامل نکرد و در خدمت خاندانی از اعیان انگلستان درآمد که رئیس آن لرد اشلی بود، که از آن پس، ارل شفتسبری خوانده شد. این لرد اشلی رجل سیاسی تراز اولی در انگلستان بود و در ماجراهایی شرکت داشت که به دنبال آنها مجبور به تعبید شد و در همانجا نیز روی در نقاب خاک کشید، اما لاک، که به سبب پیوندهایش با لرد مورد سوءظن دولت بود، ناچار در این اقامت اجباری در هلند تا پیروزی انقلاب شکوهمند در همان کشور ماند. با پیروزی انقلاب ۱۶۸۸، جان لاک به انگلستان بازگشت و مقام سفارت در دربار براندنبورگ به او پیشنهاد شد که به علت ضعف مزاج از پذیرفتن خودداری کرد، اما مدتی در مقام قضاوت قرار گرفت، ولی پس از آن انزوا گزید و به کارهای علمی پرداخت. در فاصله آغاز نیمه دوم سده هفدهم تا حدود سه دهه پس از آن، انگلستان دستخوش دو «انقلاب» بود که پیامدهای مهمی در قلمرو اندیشه سیاسی داشت. سلطنت دو پادشاه خاندان استیوارت، جیمز اول و فرزند او چارلز اول، که در فاصله سال‌های ۱۶۰۳ تا ۱۶۴۵ بر انگلستان فرمان راندند، با بی‌قانونی‌ها و بی‌رسمی‌هایی همراه بود و سلطنت مستقل آنان اخلالی در اعتبار آن دو وارد کرد تا جایی که به گونه‌ای که پیشتر گفته‌ایم، مجلس و الیور کرامول بر چارلز اول شوریدند و سر او به دار بلند گشت. جنگ داخلی انگلستان، افزون بر اینکه جنگ میان هواداران سلطنت و طرفداران قدرت مجلس بود، با اختلاف‌های مذهبی نیز همراه بود که به دنبال انشعابی که کلیسای رم و در میان مومنان عیسی مسیح، گروه‌هایی از رافضیان را به رویارویی با اهل سنت و جماعت مسیحیت سوق داده بود. انقلاب نخستین با اعدام چارلز اول و قدرت گرفتن نظام مستقل کرامول به پایان رسید و همین اتفاق تجربه‌ای بود که لاک را با پیامدهای نظام‌های مستقل آشنا کرد. با پایان کار ریچارد کرامول، فرزند اولیور کرامول و بازگشت خاندان استیوارت، در سال ۱۶۵۹، در سال‌های بعد از آن، لاک، که دانشجوی ارشد کالج کرایست چرچ بود و هنوز التفاقی به تحولات سیاسی نداشت،چندان علاقه چندانی به چارلز دوم نشان نداد و در این سال‌ها بیشتر از آنکه اهل سیاست باشد، به کار تدریس و تکمیل دانش خود اشتغال داشت. چنانکه یکی از مفسران لاک به درستی نوشته است طرح این پرسش که آیا لاک، در سال ۱۶۶۰، هوادار سیاست مطلقه یا لیبرال بود، درست به نظر نمی‌رسد؛ «برعکس، پرسشی که ورای سیاست قرار داشت، برای او اهمیت بیشتری داشت: یعنی پرسش از نظم و بی‌نظمی و همین پرسش بنیادین در فلسفه او ثابت باقی ماند». در این سال‌ها انشعابات مذهبی تنش‌های بسیاری را در جامعه ایجاد می‌کرد و از این‌رو، لاک، بیشتر از آنکه به سیاست مشغول باشد، التفاتی به اهمیت مدارای دینی پیدا کرد.در سال ۱۶۶۶، لاک، ارل شفتسبری را معالجه کرد، که وزیر مالیه انگلستان بود، اما از آن پس، به‌عنوان نماینده مجلس اعیان، به گروه مخالفان چارلز دوم پیوست و در راس حزب مخالف قرار گرفت. در زمان چارلز اول، لرد از مخالفان او به شمار می‌آمد و محفلی از اهل نظر و دانش در آن گرد می‌آمدند و بحث می‌کردند که جان لاک یکی از آنان بود. تا سال ۱۶۷۵، لاک منشی مخصوص لرد اشلی بود و در همین زمان بود که لاک طرح «قانون اساسی مهاجرنشین کرولاینا» را تهیه کرد که نخستین اثر سیاسی مهم اوست. با قدرت گرفتن مخالفان مرجعیت پاپ در انگلستان، رویارویی میان مجلس و پادشاه بار دیگر آشکار شد و مجلس قانونی را به تصویب رساند که برابر آن هر کارمندی موظف می‌شد سوگند یاد کند که از مذهب کاتولیکی اعراض کرده است. چارلز دوم- که برادر و جانشین او، که با نام جیمز دوم بر تخت سلطنت نشست، به مذهب کاتولیکی اعتقاد داشت- گمان می‌کرد که این قانون توطئه لرد اشلی بوده است. همین امر موجب شد که لرد به جنوب فرانسه پناهنده شود و لاک نیز در این تبعید همراه او بود، اما چارلز دوم در واکنشی به افکار عمومی مجبور شد از موضع پیشین خود عقب‌نشینی کند و لرد را به انگلستان فراخواند و لاک نیز با او به لندن بازگشت. در این میان، مخالفت با مذهب کاتولیکی شدتی بی‌سابقه پیدا کرد و گفته می‌شد که یسوعیان برای غارت لندن و قتل پادشاه و تغییر مذهب رسمی توطئه کرده‌اند. مجلس مصوبه‌ای برای بیرون راندن همه نمایندگانی که به مذهب کاتولیکی بودند، گذراند و چارلز نیز برای مقابله با مجلس آن را منحل اعلام کرد. لرد اشلی از سرکردگان مخالفت با پادشاه به شمار می‌آمد. لرد، که، در مخالفت با جانشینی برادر پادشاه، از حامیان ولیعهدی پسر نامشروع چارلز دوم بود، توقیف و به زندان «برج لندن» افکنده شد، اما این‌بار نیز در برابر فشار افکار عمومی شاه مجبور شد و او را آزاد کند. لرد راهی آکسفورد شد، اما بار دیگر به دستور پادشاه توقیف شد و مورد محاکمه قرار گرفت و اگرچه تبرئه شد، ولی انگلستان را ترک کرد و راهی هلند شد که این‌بار نیز لاک همراه او بود. بدین سان،لاک در پیکاری لیبرالی برای محدود کردن سلطنت در انگلستان درگیر شد و گرایش خود به موضع حزب ویگ (whig) را آشکار کرد. در ژانویه ۱۶۸۳، لرد اشلی در تبعید هلند روی در نقاب خاک کشید و دسامبر همان سال نیز سیدنی، سیاسی‌نویسی که به جمهوریخواهی متهم بود، به تیغ گیوتین سپرده شد. لاک با این سیدنی آشنایی داشت و در نشست‌هایی که در سال ۱۶۸۲ برای بحث درباره مسائل سیاسی و نیز برای فراهم آوردن مقدمات توطئه قتل چارلز دوم و برادر او، برگزار می‌شد، آن دو نیز شرکت داشتند. آن توطئه، که فرزند نامشروع چارلز دوم نیز در آن شرکت داشت، و عوامل حکومت از وجود آن اطلاع پیدا کرده بودند، عقیم ماند و همه کسانی که مورد سوءظن بودند، از جمله لاک، تحت نظر قرار گرفتند. به گونه‌ای که گفتیم، لاک با لرد اشلی راهی هلند شد، اما سیدنی به زندان افتاد و به‌دنبال محاکمه‌ای که سه ماه طول کشید، در ژوئن ۱۶۸۳ اعدام شد. بدیهی است که مرگ فجیع سیدنی، که او نیز مانند جان لاک از مخالفان سرسخت اندیشه سیاسی سلطنت‌طلبانه رابرت فیلمر بود، بر لاک گران آمد و به این نکته پی برد که ادامه سلطنت چارلز دوم با دولت عقل سازگار نمی‌تواند باشد. این شایعه قوت گرفت که لاک از عاملان توطئه علیه شاه و ولیعهد او بود و سفر به هلند نیز همچون اعترافی به گناه به شمار می‌آمد. اگرچه هلند کشور آزادی و مدارای دینی و سیاسی بود، اما در همانجا نیز لاک در چشم نمایندگان دولت انگلستان عنصر نامطلوبی به شمار می‌آمد. در بهار ۱۶۸۵، با مرگ چارلز دوم و بر تخت نشستن جیمز دوم، نام لاک در سیاهه مخالفان و توطئه‌گران علیه حکومت و پادشاه انگلستان قرار گرفت و لاک مجبور به اختفا شد و با نام جعلی وان در لیندن در آمستردام رحل اقامت افکند.مقدمات نوشتن دو رساله درباره حکومت در همین دوره فراهم آمد. لاک، مانند بسیاری از رجال و نویسندگان سیاسی، بر آن بود که نهاد سلطنت انگلستان با بر تخت نشستن چارلز اول از مسیر طبیعی خود خارج و مصالح عمومی کشور به تامین منافع خصوصی پادشاه فروکاسته شده است.

مدرسه سیدجواد در اعتمادملی

سید جواد طباطبایی دو ماه پایانی سال گذشته را به تدریس اندیشه سیاسی جان لاک در موسسه مطالعاتی اندیشه سیاسی اقتصادی پرداخت. متن تقریر شده درس گفتارهای دکتر طباطبایی از این هفته پنجشنبه‌ها در صفحه اندیشه اعتماد ملی خواهید خواند. ادامه درس گفتارهای طباطبایی در باب تاریخ اندیشه در سال جدید نیز از چندی بعد از سر گرفته خواهد شد. زمان و مکان جدید برگزاری کلاس‌های دکتر سید جواد طباطبایی متعاقبا اعلام خواهد شد. علاقه‌مندان می‌توانند از این هفته، پنجشنبه‌ها را با درس‌های سید جواد درمورد اندیشه سیاسی با ما باشند.

یاد

دریغا تهی از تو ایران زمین

به یاد نصرت‌الله امینی

• حسین مجتهدی* •

«...بلکه به کرات در غیاب جنابعالی اظهار عقیده نموده‌ام که جنابعالی یکی از آن اشخاص درست حسابی هستید که بنده در تمام عمر دیده‌ام.»

این نگاشته پاره‌ای از نامه دکتر محمدمصدق از احمدآباد، در تاریخ هشتم خردادماه ۱۳۴۴ است که خطاب به نصرت‌الله امینی نوشته است. مردی که در واپسین روز فروردین‌ماه کالبد به خاک فرو نهاد و به دیار ابدی پرگشاد. او که در بهار ۱۲۹۴ خورشیدی، در شهر اراک دیده به جهان گشوده بود، در دهه ۲۰ از شناخته‌ترین چهره‌های اجتماعی ایران به شمار می‌رفت. وی تحصیلات خود را پس از اتمام دوره متوسطه در دبیرستان دارالفنون در رشته‌های ادبیات فارسی و ادبیات فرانسه، در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و رشته حقوق در دانشکده حقوق تا اخذ مدرک کارشناسی ارشد پی‌جست و در ۲۵ سالگی به‌عنوان جوان‌ترین قاضی کشور، بر مسند قضاوت نشست.در جریان مجلس چهاردهم و شکل‌گیری منسجم نهضت ملی شدن نفت، همراه ارسلان خلعتبری با دکتر محمد مصدق آشنا شد و به حلقه یاران او درآمد.شایستگی‌های کاری و اخلاقی او آنچنان بود که از خواص و معتمدان دکتر مصدق گردید و با وجود جوانی، از سوی او عهده‌دار سمت‌های مختلفی شد.نخستین سمت او در دوران دولت ملی دکتر محمد مصدق، ریاست بازرسی نخست‌وزیری بود. پس از رویداد تاریخ‌ساز سی‌ام تیرماه که پشتیبانی ملت ایران از دولت ملی، توطئه خونبار دربار را ناکارآمد ساخت، از سوی دکتر محمد مصدق، مسوولیت شهرداری تهران برعهده‌اش نهاده شد.ساخت و گسترش پارک شهر، احداث خیابان شوش و لوله‌کشی آب در مناطق جنوبی تهران، مبارزه با رشاء وارتشاء در شهرداری ازجمله اقدامات به یادماندنی او در این منصب بود.در همین دوران طرح ترور او ناکام ماند که افشای آن را مرهون مهندس مهدی بازرگان می‌دانست، که او وی را در سازمان آب به کار گماشته بود. ریاست سازمان تامین اجتماعی که توسط دکتر محمدمصدق بنیاد نهاده شده بود، از دیگر مناصب او در دولت ملی بود. به غیر از مناصب سازمانی، از نزدیکترین مشاوران نخست‌وزیر نیز به شمار می‌رفت.پس از کودتای ۲۸ مردادماه ۳۲، با وجود خطرهای جانی، به هیچ روی از کوشش و تلاش برای استمرار نهضت ملی پا واپس نکشید. هنگامی که دکتر محمد مصدق در بیدادگاه نظامی سلطنتی توسط کودتاگران محاکمه گردید، همکاری تنگاتنگی با سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل مدافع دکتر مصدق داشت. در سال ۱۳۳۳ ازجمله امضاکنندگان نامه شخصیت‌های ملی و دینی نظیر آیات عظام حاج‌سیدرضا زنجانی، سیدمحمود طالقانی، علی‌اکبر دهخدا، اللهیار صالح، دکتر محمدقریب، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی در اعتراض به قرارداد کنسرسیوم بود. در بیست و سوم تیرماه ۱۳۳۹ جزو ۱۷ نفر بنیانگذاران جبهه ملی دوم بود، که تلاش منسجم دوباره‌ای را آغازیدند. در دهم بهمن‌ماه ۱۳۳۹ او جزو ۱۴نفر متحصن در مجلس سنا (در کنار شخصیت‌هایی چون: سیدباقر کاظمی، دکتر کریم سحابی، دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس کاظم حسیبی، ادیب برومند، مهندس مهدی بازرگان، سیدمحمدعلی کشاورز صدر، علی اشرف منوچهری، اصغر پارسا، اقبال کرمانشاهی، دکتر عبدالحسین خلیلی، دکتر عبدالحسین اردلان و جلال غنی‌زاده) بود. در بهمن‌ماه ۱۳۴۰ وی همراه هم‌اندیشان و هم‌کوشان سیاسی‌اش، در نامه‌ای به دادستان کل، به اوضاع سیاسی و اجتماعی روز به شدت اعتراض کردند. در این نامه تعطیل شدن مشروطیت، وجود سانسور در مطبوعات، خودکامگی و استبداد حاکمیت و فاجعه دانشگاه و زندانی شدن دانشجویان و استادان مورد اعتراض شدید قرار گرفته بود.در تمام این دوران، او تنها کسی بود که خارج از دایره خانواده درجه اول دکتر محمدمصدق، به‌عنوان وکیل وی، اجازه دیدار با او را داشت و اعتماد و اعتقاد دکتر مصدق به او تا حدی بود که تمام کارهای حقوقی خود را به او می‌سپرد، از وی کسب خبر و مشاوره می‌کرد و حتی هنگامی که نصرت‌الله امینی در حضور متین دفتری، نوه دختری دکتر مصدق یادآور شد که اخبار توسط او تحریف شده و به دور از واقعیت به دکتر مصدق منتقل می‌گردد. وی بی‌تامل جانب امینی را گرفت و نوه خود را توبیخ کرد. علاقه قلبی دکتر مصدق به او به میزانی بود که وقتی آگاه شد وی در بستر بیماری است، در بیستم آذرماه ۱۳۴۳، در نامه‌ای خطاب به او نوشت: «قربانت شوم. از روی حقیقت خبر کسالت جنابعالی بنده را بسیار افسرده کرد... واقع حیف است که جنابعالی نتوانید کار کنید و یک عده‌ای که از وجود شما بهره‌مند می‌شوند ناامید بمانند.»او به علت فعالیت‌های سیاسی ملی‌گرایانه و مصدقی، ۶ بار در زمان شاه به زندان افتاد.در آستانه انقلاب ۵۷ این نصرت‌الله امینی بود که به شاپور بختیار یادآور شد تا جمهوری اعلام نماید اما وی به بهانه ترس از کودتای ارتش، از این مساله استنکاف ورزید. پس از پیروزی انقلاب در دولت موقت عهده‌دار سمت استانداری استان فارس شد. در همان زمان گروهی بر آن بودند تا یکی از سندهای افتخار فرهنگ و تمدن ایرانی، تخت‌جمشید را ویران نمایند. او به پشتوانه مردم غیور و فهیم آن استان، در فارس و زنده یاد دکتر پرویز ورجاوند، سرپرست وزارت فرهنگ و هنر در پایتخت که ثبت آثار باستانی ایران در یونسکو را در همان زمان وزارت در کارنامه خود دارد، رویاروی این تصمیم ایستادند. جمله قاطع و صریح نصرت‌الله امینی که «اگر می‌خواهند تخت‌جمشید را ویران کنند باید از روی جنازه من بگذرند» موثر افتاد و متجاوزان را از تصمیم خود بازداشت. او نخستین کسی بود که در دولت موقت به علت تکثر مراکز قدرت و اقدامات غیرقانونی نهادهای موازی و فراقانونی استعفا داد.اما آن چه، ابعاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نصرت‌الله امینی را جلوه‌ای برتر می‌بخشید ویژگی‌های اخلاقی و اساسی او بود. در مسند اشتغال به فعالیت‌های حقوقی درستکار و عدالتخواه، در عرصه سیاست، راستگو و راست کردار، آزادیخواه و میهن‌دوست، در پهنه فرهنگ و ادب، باذوق و قریحه، خلاق و نکته‌سنج و اهل مطالعه و تدبر و تامل و در مقام دوست، پاکباز و پاکباخته، همراه و همدل، مهربان و یاور بود. به تعبیر زیبای غزل‌بانوی شعر معاصر ایران، سیمین بهبهانی:

بردش همین بس است و فزونش به کار نیست
مردی که پاک باخته، پاکی نباخته

تعدد ابعاد شخصیتی و موجب گردیده بود، گستره‌ای کم‌نظیر از مراودت و مجالست با چهره‌های برجسته هم عصرش داشته باشد وی هرچند فردی متدین بود، اما از ایمانش نردبان نام و نان نساخت. ارادتی ویژه به بیت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و به ویژه فیلسوف کم‌نظیر آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی داشت. به علامه میرزاطاهر تنکابنی، علامه علی‌اکبر دهخدا، آیت‌الله میرزا محمود امام جمعه زنجان، حاج سیدمحمد کاظم عصار، آیت‌الله العظمی بروجردی و شریعت سنگلجی ارادت می‌ورزید. با ملک الشعرای بهار، غلامحسین مصاحب، ابوالحسن خان صبا، دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر اسدالله مبشری محشور و مانوس بود.در ارتباطاتش انسانگرایی جایگاه نخست را داشت و از این روی با طیفی متکثر از اندیشه و طبقه و صنف در ارتباط بود. یادش مانا و راهش نامیرا باد: که به راستی مصداق این بیت است:

از شمار دو چشم یک تن کم/ وز شمار خرد هزاران بیش

* نوه دکتر مبشری

تامل

قدرت مدنی یا قدرت روحانی

عرفی گرایی: نقدی به یک استدلال

• سید صادق حقیقت •

برای اولین بار اصطلاح سکولاریسم توسط هلی یاک (Holy Yoak) در انگلستان به کار رفت. وی خواستار آن شد که آموزش و پرورش، بهداشت و سایر خدمات عمومی از نهادهای مذهبی به دولت واگذار شود.[1] تفکیک نسبت سیاست و دین و نهاد آن دو در عالم مسیحیت وجود ندارد؛ چون دین مسیحیت چندان سیاسی نبوده که بحث اول در آن مطرح شود. پس مساله اصلی همانگونه که توماس هابز اشاره دارد، آن است که قدرت مدنی تابع قدرت روحانی باشد، یا بالعکس. هابز قدرت روحانی را به شش دلیل تابع قدرت مدنی می‌داند و پادشاهان مسیحی را متولی اصلی امور دینی نیز تلقی می‌کند.[2] تفاوت اسلام و مسیحیت در دو مسأله به ظاهر متناقض منجلی می‌شود: اسلام در حوزه مسائل عقیدتی و فلسفی دارای حوزه آزادی بود که بر آن اساس راحت تر از مسیحیت پذیرای فلسفه یونانی شد. از طرف دیگر، اسلام بر خلاف مسیحیت دارای تعالیم زیادی در مسائل اجتماعی و سیاست (همانند امر به معروف و نهی از منکر، نماز جمعه و شأن قضاوت) است که به راحتی دین مسیحیت نمی‌تواند عرفی شود.با این فرض که عرفی گرایی در اسلام با عرفی گرایی در مسیحیت تفاوت دارد، می‌توان از گونه‌های عرفی گرایی در بین متفکران اسلامی سخن گفت. عرفی گرایان شیعی که بر ادله فرامتنی تکیه می‌زنند (همانند دکتر مهدی حائری، دکتر سروش، استاد ملکیان و استاد شبستری) به معنای دقیق کلمه سکولار هستند؛ اما متنی‌ها (همانند آخوند خراسانی و بروجردی) آرایی دارند که زمینه قدسیت زدایی از سیاست را تمهید کرده‌اند.در اینجا تنها به استدلال استاد مصطفی ملکیان در دفاع از سکولاریسم می‌پردازیم. استدلال ایشان در مقدمات زیر خلاصه می‌شود:

- انسان‌ها سه نوع باور دارند: باورهای ناظر به واقعیات، باورهای ناظر به ارزش‌ها و باورهای ناظر به تکالیف؛
- باورهای بر زبان آورده شده یا انفسی (بیان روانشناسی افراد) هستند، یا آفاقی (ادعایی درباره عالم واقع)؛
- باورهای آفاقی دو دسته‌اند: غیر قابل تحقیق به شکل بالفعل و قابل تحقیق به شکل بالفعل؛
- در ساحت زندگی عمومی، تنها در صورتی اعتقادات آفاقی و اعتقادات بالفعل غیر قابل تحقیق می‌توانند مبنای تصمیم گیری در زندگی جمعی باشند که همه یا اکثریت به آن رای مثبت دهند؛ چون مقتضای عدالت و لازم نیامدن ترجیح بلامرجح است؛
- در حکومت دینی (حکومتی که تصمیم‌گیری‌های جمعی در آن، بر اساس معتقداتی صورت می‌گیرد که در یک دین وجود دارد)، گزاره‌های دینی از دو سنخ فوق هستند.
- نتیجه: رد حکومت دینی و اثبات سکولاریسم. البته اگر همه یا اکثر مردم حکومت دینی را خواستند، با سکولاریسم تنافی نخواهد داشت؛ البته به شرطی که طبق نظر ایشان امکان بازگشت به هر نوع حکومت دیگر هم وجود داشته باشد.در خصوص استدلال ملکیان برای اثبات سکولاریسم چند نکته قابلیت طرح دارد:

اولا: بین دموکراسی و سکولاریسم خلط شده است. خواست اکثریت مقتضای دموکراسی است، نه سکولاریسم. نه هر سکولاریسمی مبتنی بر خواست اکثریت است، و نه هر نوع دموکراسی الزاما مبتنی بر سکولاریسم. سکولاریسم می‌تواند مبتنی بر اقتدارگرایی و توتالیتاریانیسم باشد؛ همان گونه که، حداقل طبق برخی قرائت‌ها، نوعی دموکراسی می‌تواند دینی و غیر سکولاریستی باشد. سکولاریسم در نقطه مقابل حکومت دینی قرار دارد؛ چرا که در حکومت دینی، مسائل حکومتی بر اساس شریعت تنظیم می‌شود؛ و در حکومت عرفی گرا آزاد از آن. دموکراسی و خواست اکثریت است که می‌تواند با حکومت دینی جمع شود.

ثانیا: دلیل ایشان برای اثبات رای اکثریت به دلیل عدالت و لازم نیامدن ترجیح بلامرجح اعم از مدعاست. چه بسا بتوان ادعا کرد که در دو نوع گزاره‌های آفاقی و اعتقادات بالفعل غیر قابل تحقیق راهکارهای دیگری همچون رجوع به افراد خاص (نخبگان، متخصصان، اشراف و یا خبرگان دینی) کارساز است. کسانی که به شکلی از نخبه‌گرایی دفاع کرده‌اند استدلال‌های خاص خود را دارند. به اعتقاد ایشان درست است که در این دو سنخ گزاره‌ها امکان تحقیق به شکل یقینی وجود ندارد؛ اما به هر حال، آرای گروه خاص به صواب نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.[3]

۱- محمد برقعی، سکولاریسم از نظر تا عمل (تهران، قطره، ۱۳۸۱)، ص ۱۷./ ۲- توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، (تهران، نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۴۵۲-۴۷۹./ ۳- نگارنده در اینجا قصد تایید نخبه‌گرایی در مقابل آرای اکثریت را ندارد؛ بلکه تمام سخن بر سر این است که استدلال ارائه شده از نظر منطقی تمام نیست.

کاتب

حقیقت با مقیاس انسانی

• سیاوش جمادی •

در اینجا بحث ما درباره شکاف و روزنی است که به استبداد یا من- قانونی مجال ورود به قانون می‌دهد، ورنه استبداد پیشاپیش در جای دیگری خفته است و از آبشخور دیگری تغذیه می‌کند، که تا وقتی از پایین عوض نشده باشد اصلاحات از بالا یعنی از مصدر قدرت نیز وافی به مقصود نخواهد بود. به فرض که دولتی به تمام معنا اصلاح‌طلب و فسادناپذیر به قدرت رسد در چارچوب نظام جمهوری اسلامی باید صادقانه و عادلانه و به هر بهایی به سوگندی که طبق اصل ۱۲۱ باید ادا کند پایبند بماند؛ از خودکامگی بپرهیزد، از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کند، «همچون امینی پارسا و فداکار نگاهدار» امانت مردم باشد «و آن را به منتخب ملت پس از خود»، بسپارد بنابراین اصولگرایی نیز در چارچوب نظام همان اصلاح‌طلبی است به شرطی که مراد از اصول قانون اساسی باشد؛ قانونی که حاصل حرکتی ضداستبدادی است. این بدان معناست که به فرض فرضی که هر کس می‌تواند صحت و سقمش را برحسب رخدادهها محک بزند- که تفاوت اصولگرا و اصلاح‌طلب تفاوت در تفسیر قانون باشد نمی‌توان شخص یا گروهی را فرض کرد که با منع مطلق شکنجه (اصل ۳۸)، آزادی مشروع احزاب و جمعیت‌ها (اصل ۲۶) حق انتقاد مردم از دولت (اصل ۸) آزادی مشروع مطبوعات (اصل ۲۴) منع استراق سمع مخابرات مردم (اصل ۲۵) راهپیمایی مشروع (اصل ۲۷) بازداشت بدون تفهیم اتهام (اصل ۳۲) آزادی‌های سیاسی و اجتماعی (اصل ۳) حمایت بدون تبعیض قانون (اصل ۲۰) اصل برائت (اصل ۳۷) امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی همه در برابر قانون (اصل ۳) و بطور کلی با پایبندی به همه بخش‌های قانون اساسی مخالف باشد و در عین حال نام اصولگرا یا اصلاح‌طلب گیرد. چنین کسی مخالف قانون اساسی و مخالف نظام است. مخالفت با جمهوریت به‌طور کلی مخالفت با قانون اساسی و شکستن ساختار نظام است. مخالفت نظری با انتخابات آزاد و دخالت عملی در شمارش آرا یا حذف نامزدها در جهت منافع شخصی و گروهی نیز مخالفت با نظام است. اینگونه دخالت‌ها در حکم قانون‌شکنی و خیانت در امانتی گسترده و مردمی است و اگر قانون میزان باشد در خور کیفر و مجازات است.حالیا فرض بر آن می‌نهیم که شما نه از سر عناد یا قدرت‌طلبی غیراخلاقی بل از سر اعتقاد اندیشیده و بنابر آنچه درستش می‌دانید حکومت دینی را با مردمسالاری و انتخابات یا تئوکراسی را با دموکراسی همستیزان و آنتی‌نومی‌های ابدی و لاینحل و جمع‌نشدنی بدانید. هرچه باشد انسان شرافتمند در این موارد از چیزی که آن را درست می‌داند دفاع می‌کند حتی اگر علیه منافع و مطامع خودش باشد. آنکه پایبند اخلاق است، وقتی درمی‌یابد که حق با خودش نیست بدون سماجت و خشونت و بدون احساس عذاب در گفتن «حق با شماست» درنگ نمی‌کند. این نوع رواداری مستلزم انعطاف است نه انفعال و ضعف. برعکس سماجت و سخت‌سری و جزم‌اندیشی است که نشان از ضعف دارد. به‌ویژه آنجا که کسی وکیل ملت یا رئیس حکومت است بهتر است از همان آغاز مجال و میدان پس گرفتن و تغییر جهت شعارها را مسدود و در نتیجه مبدل به دگم ایدئولوژیک نکند. به‌ویژه سیاست خارجی همواره باید سیال و آماده به تغییر باشد. برای نمونه ممکن است رابطه با کشوری امروز به زیان منافع ملی باشد و فردا به نفع منافع ملی. تاکتیک‌هایی که خلاف قانون اساسی نیستند بهتر است به عهدهای ناگسستنی و حیثیتی تبدیل نشوند. ابدی ساختن این عهدها چه بسا مصائب و خسارات عظیمی به بار آورد، و بالاخره نیز از ادعای ابدیت دست بردارند. منتها این تغییر جهت دیرتر از زمان مناسب و به بهای گران باشد. هیچ انسانی عقل کل نیست و حقیقت با مقیاس انسانی یعنی: آنچه در این لحظه درستش می‌دانم و شاید یک لحظه بعد به نادرستی آن پی ببریم. اذعان به این نادرستی از شهامت اخلاقی نشان دارد نه از بی‌ثباتی.

گزارش

کدام لاک؟

گزارشی از نشست بررسی کتاب «در باب حکومت لاک»

نشست نقد و بررسی کتاب «در باب حکومت لاک» اثر «توماس»، با حضور عباس اسکوییان، مترجم کتاب و دکتر عباس منوچهری در محل دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برگزار شد.این نشست، نخستین نشست از سلسله نشست‌های نقد و بررسی کتاب علوم انسانی بود که با بررسی کتاب راهنمای «در باب حکومت لاک» از سوی جهاد دانشگاهی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار شد.در این برنامه، دکتر منوچهری با اشاره به ترجمه خوب و روان کتاب، گفت: ترجمه کتاب فوق‌العاده راحت بود و مکثی در آن از جهت ترجمه وجود ندارد. لذا از این جهت وارد بحث نمی‌شوم. سوای بحث ترجمه اهمیت خود کتاب است. کتابی را که «توماس» نوشته در حوزه اندیشه‌سیاسی می‌توان از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد. باید توجه داشت که فلسفه سیاسی حوزه‌ای است که بر خلاف آنچه تصور می‌شود یکی از انضمامی‌ترین حوزه‌های تفکر بشر است و جنبه انتزاعی ندارد. استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس در ادامه افزود: در ارتباط با خود کتاب، حداقل ۴ چارچوب را می‌توان برای بحث عنوان کرد. اولین موضوع این است که جایگاه کتاب و موضوع کتاب در اندیشه سیاسی به معنای عام آن مورد توجه قرار گیرد. در اینجا بحث فلسفه سیاسی مطرح می‌شود. باید توجه داشت اندیشه‌سیاسی به معنای هنجاری با هنجاری در جامعه‌شناسی فرق می‌کند. بحث هنجاری در جامعه‌شناسی به موازین و ملاک‌های پذیرفته‌شده در جامعه می‌پردازد که به آن «نرم»می‌گویندوی گفت: در اندیشه سیاسی بحث هنجاری کاملا فرق می‌کند و نقطه مقابل نرم در جامعه‌شناسی است و آن به این معناست که «چیزی که بهتر است باشد و حتی نفی آنچه هست»نیز می‌تواند مصداق هنجار باشد. در اندیشه سیاسی چون استدلال عقلانی در آن است متمایز با سایر حوزها از جمله ایدئولوژی سیاسی، کلام سیاسی و... است. این استاد دانشگاه تصریح کرد: اینکه لاک به کدام یک از انواع اندیشه سیاسی تعلق دارد قابل توجه است. آیا لاک فیلسوف است یا نه؟ می‌دانیم که لاک فیلسوف است. لاک یک آدم مذهبی بود و متاثر از تعالیم مسیحی است. در این کتاب با فلسفه سیاسی مواجه نیستیم. چون لاک ضرورتا استدلال عقلانی نمی‌کند. شاهد «لاک»برای درستی حرفش کلام الهی است و نه استدلال عقلانی. لذا رساله دوم که بعضا استدلال فلسفی در آن است و گاهی کلام الهی در آن وجود دارد را نمی‌توان یک کار فلسفی در نظر گرفت. لذا رساله اول «لاک»که با «فیلمر»مباحثه کلامی می‌کند مهمتر از رساله دوم است. لذا این کار «لاک»در اندیشه هنجاری جا می‌گیرد. وی خاطر نشان کرد: نکته مهم دیگر این است که کتاب در چارچوب روش‌شناسانه نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. این کتاب حول سه مفهوم کلیدی بحث را طرح کرده است که عبارتند از: شورش، مالکیت و قرارداد اجتماعی. توماس این مسائل مورد نظر «لاک»را مطرح کرده و رویکرد خود را نیز رویکرد فلسفی می‌داند.» توماس می‌گوید: من روش فلسفی را برای مطالعه این کتاب برگزیدم. در رویکرد فلسفی که «لئو اشتراوس»شاخص آن است اندیشه فرا زمانی و فرا مکانی انگاشته می‌شود. در این رویکرد مهم اندیشه است و نه جغرافیای اندیشه و نه زمان آن. در مقابل این ر